

هلنیسم و نقش آن در فرهنگ ایران پیش از اسلام

سید ابوتراب سیاهپوش^۱

چکیده:

در آغاز قرن پنجم ق. م در بخش جغرافیایی کوچکی از سرزمین کهن یونان، شیوه زندگی متمدنی در قالب سازمان برجسته پولیس شکل گرفته بود. در این سرزمین باستانی و کرانه های ساحلی آن، اقوام گوناگونی سکونت داشتند؛ یکی از آنان قوم «آخایی» نامیده می شد. قبیله ای از این قوم در منطقه «هلاس» جای آنها را گرفت و از این مقطع به بعد، یونانیان خود را تحت عنوان «هلنی» نامیدند. هلنی های اصیل با پشت سر گذاردن دنیای کهن و «عصر ظلمت»، از قرن پنجم ق.م، تمدن درخشانی بنیاد نهادند. یکی از عناصر برجسته فرهنگ هلنی، سازماندهی منظم و مدونی بود که شالوده تعلیم و تربیت یونانی گردید.

پس از فتوحات اسکندر آمیزه ای از فرهنگ و دانش ملل مغلوب در پیوند با تمدن هلنی، تمدن نوینی را شکل داد، که به آن صفت هلنی مآبی در برابر هلنی محض داده شد. یکی از عناصر ارزشمند در عصر هلنی مآبی، فلسفه طبیعی بود؛ فلسفه ای که در افکار و اندیشه های دانشمندان و مردم فرهیخته و دانش آموخته در سراسر قلمرو امپراتوری یونان

^۱ مربی پژوهشکده علوم اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، siahpoosh@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۸

رایج شد، و تا چند قرن پس از میلاد، دنیای شرق و غرب را در ابعاد گوناگون تحت تأثیر خود قرار داد. سرانجام واکنش علیه آن در خاورمیانه آغاز گردید و مایهٔ ریزش افکار واپس‌گرا به کانون خرد هلنیسم گشت.

کلید واژه:

هلنی، هلنیسم، یونان، ایران، فرهنگ، اخلاق، دین و تمدن

۱. مقدمه:

هدف از طرح این موضوع بزرگداشت و یا تکریم پدیده یا عصری نیست که بیش از دو هزار سال از آغاز آن گذشته است؛ بلکه تأکید بر اندیشه‌ای جامعه‌شناختی است که در مقطعی از تاریخ رخ داده و نقش آن در شکل‌گیری تفکر فرهنگی، عقلانی و اخلاقی بشر، و پیشرفت او بسیار مؤثر بوده است. برخی بر این باورند که عنصر هلنی و هلنیسم مسیر پیشرفت تمدن را تعیین کرده است؛ شاید عده‌ای هم به ابعاد گسترهٔ آن پی نبرده باشند. نگارنده بر این اعتقاد است که برای بررسی و تحلیل سیر جریان و پیشرفت و زوال جوامع بشری تا آستانهٔ «انقلاب علمی» و ظهور «علم نوین» چاره‌ای جز شناخت پدیده‌های برجستهٔ تاریخی نیست؛ به خصوص پدیده‌هایی که در قرون متمادی جایگاه و نفوذ پر دامنه‌ای در ارکان علمی و فرهنگی و سیاسی آن جوامع داشته‌اند؛ بدیهی است هلنیسم یکی از مهمترین آنهاست که در این مقاله سعی می‌شود به نقش آن در فرهنگ ایران پیش از اسلام پرداخته شود.

۲. نگاهی به تمدن کهن یونان

سرزمین یونان تاریخ بسیار پیچیده و قدیمی دارد، در این مقاله قصد آن نیست که به چگونگی شکل‌گیری این قوم که آمیزه‌ای از اقوام مختلف و مهاجران گوناگونی اعم از آخایی، دوری، ایکایی، ایونی (یونی) ... است، به پردازیم. بعدها ایرانیان هم بدانان پیوستند.

این اقوام آیین ها، اعتقادات...، و آموزه های فرهنگی و دینی خود را در سرزمین یونان انتشار دادند.

یونانی ها پس از گذراندن دوران تاریکی با تأثیر از تمدن و فرهنگ مصر، بین النهرین، آناتولی، پارس از حدود قرن نهم /هشتم ق. م علائم درخشیدن تمدن آنان با حماسه های ایلیاد و اودیسه نمایان گردید. این حماسه ها احتمال دارد در قرن هشتم قبل از میلاد به کتابت درآمده باشد؛ ولی در اینکه آنها را یک نفر (هومر) یا چند تن تدوین نموده باشند، جای بحث و گفت و گو است: به هر حال ریشه و خاستگاه ایلیاد و اودیسه، هر چه می خواهد باشد، شالوده تعلیم و تربیت و فرهنگ یونانی گردید، و از جمله، بهترین منابع و معیارهایی شد که ما از صورت و محتوی اندیشه یونانی در دست داریم (Jasper Griffin به نقل از دیوید. سی لیندبرگ David. C. Lindberg, ۱۳۷۷، ۲۹)

اقوام یونانی از پیش از هومر به دریازنی و استعمار مناطق ساحلی مدیترانه علاقه مند بودند و پس از یک سلسله جنگ های داخلی سرانجام شبکه ای از کشور شهرها را از سواحل یونانی آسیای صغیر تا سیسیل و جنوب ایتالیا، فرانسه و اسپانیا ایجاد کردند. یکی از اقوامی که در ایلیاد و اودیسه از آنها یاد می شود، قوم آخایی است، که در ناحیه یونان قدیم، در خلیج کورنت سکونت داشتند. آنان در ۱۳۰۰ ق.م با کسب قدرت، اولین اتحادیه یونانی، معروف به اتحادیه آخایی را که مرکب از شهرها و نواحی مختلف یونان بود؛ با قصد آزاد کردن یونانیان از حکومت مقدونیه تشکیل دادند. در فاصله قرنهای هشتم تا پنجم ق.م عبارت آخایی شمول خود را از دست داد و تنها برای اشاره به قبیله ای خاص و یا برای پهلوانان همری به کار برده می شد. از این مقطع به بعد نام دیگری که به قبایل منطقه «هلاس» مربوط است، جای آن را گرفت. به این ترتیب نامی که در این دوره رواج پیدا کرد و یونانیان خود را با آن نامیدند، تحت عنوان "هلنی ها" () شناخته شد (شروین وکیلی، ۱۳۸۹، ۷۷).

کاربرد هلنی به تدریج در متون گوناگون راه یافت. افلاطون عبارت هلنی را با دست دلبازی نسبت به آخایی به کار برده است. او در جمهور شش بار، و منظورش کسانی است که به روایت هومر به تروا حمله کردند، و در رساله کریتاس Critias (میزان) چهار بار که مراد، زبان یونانی است؛ در رساله منون نیز همواره عبارت هلنی را در معنای «کسی که به زبان یونانی سخن می گوید» آورده است. در کتاب قوانین عبارت «هلنی ها» سی و دو بار تکرار شده است. ارسطو ضمن به کار بردن این صفت در «سیاست»، بیشترین استفاده از این واژه را، در اخلاق نیکوماخس که اکثراً «جز دو مورد» به زبان یا واژگان و فن شعر یونانی اختصاص دارد، کرده است. در تراژدی پارسیان که اصولاً درباره نبردهای ایران و یونان است، تنها یازده بار به این واژه برمی خوریم که دو موردش به کشتی ها و ارتش یونانی و نه مرتبه به خرد یونانی ها دلالت دارد. البته در برخی از متن های یونانی، عبارت «جهان هلنی پر از پیشنهاد برای دغلكاری است»، دیده شده است. در برخی از متن های قرن پنجم ق. م به بعد، «هلنی ها و بربرها»، یک دو گانه «معنایی متضاد» تشکیل می دهند؛ به صورتی که «هلنی ها و بربرها» حدود یک سوم کاربردهای این صفت را در بر می گیرند. آیسخولوس که خود در نبرد با ایرانیان شرکت داشت و نخستین اثر ادبی در پشتیبانی از یونانیان را خلق کرد، در ۱۰۷۷ بیت تراژدی پارسیان، تنها هفت بار واژه بربر را به کار برده و در تمام موارد از ایرانیانی که نماینده این بربرها بودند، به بزرگی و نیکی یاد کرده است. (شروین و کیلی، ۱۳۸۹، ۸۱)

به هر حال، هلنی های اصیل با پشت سر گذاردن دنیای کهن و «عصر ظلمت» تمدن درخشان قرنهای پنجم و ششم ق. م را بنیان نهادند. مهمترین عناصری که این اقوام را در نواحی دریای اژه پیوند می داد، زبان عمومی، آیین ها، اعتقادات، ورزش ها، تئاترها و جشن های آنان بود. زبانشان به رغم تفاوت هایی که داشت، با یک نوع زبان ادبی یونانی زینت یافته بود که جامعه تحصیل کرده یونان با آن زبان تفاهم می کرد. ادب و فرهنگی که در این زبان آفریده شد دارایی عظیمی برای همه یونانیان به شمار آمد، و از آنان مردمی یگانه و به همین اعتبار ملتی یگانه ساخت. عقیده و کیش یونانیان در حدود ۸۰۰ ق. م، یعنی هنگامی

که اشعار هومر، ایلید و ادیسه به رشته نظم درمی‌آمد، بیشتر، خدایان که مهمترین آنها زئوس، خدای آسمان و فرستنده آذرخش، آپولون، پسر زئوس، آتنه الهه هوا و الهه خرد، پوسیدون خدای دریا و آفرودیت الهه عشق و زیبایی بودند مورد نظر، و توجه قرار داشتند. اما عصر شکوفایی یونان با پرستش طبیعت آغاز شد. فیلسوفان ملطیه (Miletus) شهر عمدۀ ایونیا، مستعمرۀ یونانی آسیای صغیر که تحت حکومت ایران بود، اندیشۀ یونانی را از عقاید اساطیری پیدایش جهان و خدایان پاک ساخت و پدیدارهای طبیعت و مبدأ و منشأ آنها را مورد علاقه و جستجوی خود قرار داد. فکر آنان بیشتر طبیعی (فیزیکی) و جهان‌شناسانه بود تا مابعدالطبیعی (متافیزیکی). هر یک از آنان می‌کوشیدند تا ماده‌ی اساسی یگانه‌ی (ماده‌ی مواد) را که همه چیز از آن ناشی شده است، کشف کنند (م.م. شریف، ۱۳۶۲، ۱۰۷). این نگرش گام بزرگی در اندیشۀ عقلانی هلنی‌ها بود. یونانیان در بعضی از «کشور شهرها» برای انجام آیین‌های مذهبی گرد هم می‌آمدند و به قصد انجام این کار چندین اتحادیه مذهبی به وجود آوردند؛ مهمترین جلسات این اتحادیه‌ها در معبد دلفی برپا می‌شد. علاوه بر اینها به افتخار برخی از خدایان در سراسر یونان آیین‌ها و جشنهای گشتی پهلوانی به صورت همگانی (پان هلنیک) برپا می‌گردید. از بین آنها، مهمتر از همه، آیین‌هایی بود که در اولمپیا هر چهار سال یک بار به افتخار زئوس برگزار می‌شد.

زمانی از شکل‌گیری این اتحادیه‌ها سپری نشده بود که به تدریج با پیوستن شهرهای آسیای صغیر و دولت‌های جزیره‌ای، رهبری اتحادیه را آتن به عهده گرفت. اولین اتحادیه در دلوس (۴۷۸-۴۷۴ ق.م)، جزیره‌ای با اهمیت تجاری و سیاسی نزدیک ساحل یونان در دریای اژه تحت عنوان اتحادیه‌ی دلوسی شکل گرفت. سپس با انعقاد یک سلسله پیمانهای بازرگانی و مقررات دریایی... بین اعضای اتحادیه و با قصد دفاع از آزادی همگانی در ضدیت با ایران هخامنشی، امپراتوری یونان تأسیس یافت. با انتقال کانون اتحادیه‌ها از دلوس به آتن و استحکام قدرت و اقتدار بر سایر دولتهای یونان و انتخاب مسئولان و متصدیان امور کشور با رأی مخفی و حاکمیت قانون که از سوی مجلس همگانی تصویب گردیده بود، نتیجه آن شد که دستگاه هدایت این امپراتوری به دست رهبرانی خردمند قرار

داده شود که از حمایت و پشتیبانی اکثریت شهروندان برخوردار بودند. یکی از بزرگترین آنان پریکلس (۴۹۰ - ۴۲۹ ق.م - Pericles) بود که طی حکومت سی ساله خردمندانهاش (۴۶۰ تا ۴۳۰ ق.م)، آیسخولوس، سوفوکلس و اروپیدس، تراژدی های خود را به رشته تحریر درآوردند، و آریستوفانس کمدی و فیدياس مجسمه های خود را آفریدند. هرودوت با نوشتن تاریخ جنگهای ایران، پدر تاریخ نویسی شد و توسیدید با ارائه تاریخ جنگ پلوپونز، برای خویشتن مقام بزرگ مورخ باستان را بدست آورد. (م.م. شریف، ۱۳۶۲، ۱۲۴).

در عصر پریکلس با تقویت دموکراسی و احترام فوق العاده به هنرمندان و فیلسوفان و اهل ادب و فرهنگ، راه بر گسترش دامنه تفکر و عقلانیت و حضور عامه مردم فراهم گردید. او معتقد بود حکومت آتینان بر اساس دموکراسی است، زیرا اداره امور به دست اکثریت است و نه در دست تنی چند محدود... پریکلس کار تهیه و تدوین قانون اساسی را به عهده پروتاگوراس (Protagoras) سپرد (فردریک کاپلستون، ۱۳۶۸، ۱۰۵)، مساعی وی یونان را به اوج شکوفایی و جلال رساند. پس از جنگ های پلوپونزی و از دست رفتن رهبری یونان و موفقیت های اسپارت در به شکست کشاندن آتن که از حمایت های پارسها بهره مند بودند، برخی از کشورشهرهای یونان در آسیای صغیر، مجدداً زیر نفوذ ایران قرار گرفتند، ولی فرمانروایی مقتدرانه دولت اسپارت بر یونان و دریای اژه مدت زمان زیادی به طول نیانجامید و در ۳۷۱ ق.م اپامینونداس (Epaminondas) سردار یونانی شهر تب آنان را در لئوکترا، شکست داد (مصاحب، ۱۳۴۵، ۳۸)، و از سوی دیگر پس از کمتر از چهل سال از آن وقایع، دولت دورافتاده مقدونیه در شمال یونان، زمام امور را در دست گرفت و با تسلط بر سراسر یونان، بساط امپراتوری هخامنشی را برچید.

این مقاله قصد ورود به بررسی چگونگی اداره امپراتوری بزرگ هخامنشی و همچنین نحوه برخورد با ارکان و بزرگان دولت شکست خورده از سوی فیلیپ و اسکندر کبیر را ندارد؛ ولی آنچه مسلم است، تصمیم اسکندر، در زمان زدن ضرب سکه و برخورد خاص

وی با مردم و سران زیر فرمانش، حکایت از احتیاط و حزم و دوراندیشی از سوی او دارد. به گفته آریان (VII، ۲۰۶)، اندیشه «شرق‌گرایی» اسکندر، در واقع پارسی‌گرایی و یا هخامنشی‌گرایی بود که دست کم به تقلید از جامه و تشریفات و بعضی آداب منحصر بود؛ مانند رسم بسیار مورد بحث قرار گرفته آستان یوسی (Proskynesis)؛ این رسم هیچ پیوندی با پرستش اسکندر از سوی یونانیان و مقدونیان نداشت، رسمی که فرودستان هنگام رسیدن به پیشگاه فرمانروا در میان هخامنشیان، انجام می‌دادند. اما یونانی - مقدونیان با این رسم در میان ایرانیان، علی‌رغم غریبان‌مخالفتی از خود نشان ندادند. کوشش‌های اسکندر برای آشتی با طبقه فرمانروای پارسی بی‌گمان در میان ایشان که پایگاه‌های پیشین خود را نگاه می‌داشتند، حسن قبول تلقی شده ولی اکثریت ایرانیان اسکندر را به چشم غاصب می‌نگریستند. مشی زناشویی میان سران سپاه هلنی - مقدونی با بزرگان ایرانی که در میهمانی بزرگی در شوش برپا داشته شد (پلوتارک، اسکندر، ۷۰؛ و آریان VII، ۴، ۴) گویا پاره‌ای بود از امید اسکندر به درآمیختگی میان یونانیان - مقدونیان و ایرانیان، تا بلکه از این میان گروهی پایدار شود و شایسته گرداندن و اداره امور این امپراتوری پهناور گردد. از بعضی منابع چنین برمی‌آید که اسکندر در برکشیدن ایرانیان برای همداستانی در اداره کشور به گزاف رفته بود. برگزیدن بسیاری از ایرانیان همچون (

«خویشان») مایه خشم سران برجسته مقدونی و همنشینان اسکندر شد که از پیشرفت بزرگان ایرانی و برابر شدن با آنان رمیده بودند (آریان VII، ۱۱، ۶). ضمناً چند واحد از سپاهیان ایرانی به پایگاه برابر با Etatpol («یا همنشین») شاه رسیدند (آریان VII، ۶، ۴)، و یا دستکم از چشم مقدونیان چنین می‌نمود (ریچارد فرای، ۱۳۸۰، ۲۳۱). در باره هدف‌های اسکندر و درآمیختگی‌ای که بدان اشارت رفت، مطالب بسیاری مانند کاری که شاپور ساسانی از درآمیختگی و کوچ اسیران مسیحی رومی در جنگ‌های ایران و روم، انجام داد، اشاره شده است؛ در اینجا به همین مقدار بسنده می‌شود.

این اشاره مختصر بیشتر برای آشنایی با فضای سیاسی و اجتماعی ایران هخامنشی و واکنش ایرانیان در برابر اهداف اسکندر در خصوص اداره امور امپراتوری پارسیان بود. برای

مطالعه بیشتر در این باره و تعاملات ایرانیان با یونانیان و مقدونیان به این منبع مراجعه شود (E. Badian, 1958).

از سرگذشت هلنی ها چنین برمی آید که تلاش می کردند تا کاستی ها و بدخویی های خود را با تفکر در ایده آلهای زندگی و اندیشه و علاقه به زیباشناسی و خلق آثار ادبی و هنری جبران کنند. ادیبان و نمایشنامه نویسان هلنی با هنرمندی بسیار، کشمکش ها و جدالهای اساسی زندگی آدمی با خدایان، و آدمی با آدمی، و رسم و سنت اجتماع، جنگ اندیشه های ناساز آدمی با زندگی و سرنوشت را در آثار ادبی و نمایشنامه های خود پدید آوردند. پیش از این به نمونه هایی از آثار آنان در این زمینه اشاره گردید. دانشمندان و عالمان یونان اگرچه در مقایسه با دانشمندان امروزی، از دانش اندکی برخوردار بودند، ولی شایستگی برجسته آنان در این امر بود که نگاه و اندیشه آنان به عالم و آدم و طبیعت، برداشتی علمی، مستدل و تا حدودی روش مند بود. پرسش ها و اعتقاد آنان بر این امر استوار بود که رفتار انسان و پدیده های طبیعت، جملگی ریشه و انگیزه ای طبیعی دارد و خود آدمی به یاری مشاهده و آزمایش، قدرت آن را دارد تا از این انگیزه ها پرده بردارد و بر طبیعت چیره شود. به عبارتی دیگر اندیشه هلنی ریشه و علت همه چیز را عمدتاً در «تحت القمر» جستجو می کرد، گرچه وقوع برخی حوادث و رویدادها را نشانه ای آسمانی (فوق طبیعی) می دانست.

طالس (قرن ششم ق.م)، فیثاغورس (۵۷۵ - ۴۹۵ ق.م)، لئوکیپوس (حدود ۴۵۰ ق.م)، ذیمقرانتس (۴۶۰ - ۳۷۰ ق.م)، بقراط (حدود ۴۵۰ ق.م)، سقراط، افلاطون، ارسطو، طلایه داران این نگرش و تفکر بودند.

به گفته هرودوت طالس، که به پدر علم یونان مشهور است، درباره آسمانها چندان دانش اندوخته بود که کسوف سال ۵۸۵ ق.م را پیش بینی کرد. گروهی از متفکران قرن ششم ق.م پژوهشی جدی و انتقادی در طبیعت و چیستی جهانی که در آن می زیستند آغاز کردند که تا به روزگار ما همچنان ادامه یافته است. آنان در باره اجزاء سازا، ترکیب، و

کارکرد این جهان پرسشهایی را مطرح ساختند. آنان پرسیدند که آیا جهان از یک چیز ساخته شده است یا از عناصر بسیار. از شکل و جای آنها پرسش کردند و در باره اصل و خاستگاه آنها به اندیشه پرداختند. فیلسوفان اولیه نه تنها پرسش های جدیدی را مطرح کردند؛ بلکه پاسخ های نوع جدیدی نیز برای آنها جستجو کردند. شخصیت دادن به طبیعت به تدریج در گفته های آنان از اهمیت افتاد. دو تن از فیلسوفان یونانی، امپدوکلس و آناکساگوراس دریافتند که خسوف و کسوف پدیده ای خیلی ساده و در نتیجه سایه یا ظل اجرام سماوی پدید می آید. مسئله و موضوع حائز اهمیت در این جا این است که آنان خدایان را از توصیف و توضیح خود بیرون گذاشتند. توضیحات صرفاً طبیعتگرایانه بود، گرفتگی ماه و خورشید بازتاب هوسهای شخصی و تصورات دلخواهانه خدایان نبود، بلکه نتیجه ماهیت حلقات آتشین یا کاسه های سماوی محتویات آتشی آنهاست (G. E. R. Lloyd, *Early Greek Science* به نقل از لیندبرگ، ۱۳۷۷، ۳۶). اینها نمونه ای از زوایای تاریک و روشن اندیشه یونانیان بود.

قبل از بقراط سنت پزشکی یونانی غالباً به گونه ای بود که مردم تصور می کردند بیماریها را خدایان یا ارواح پلید در تن آدمی جای می دهند و لذا می کوشیدند علاج بیماریهای خود را با همراه داشتن طلسم و افسون، درمان کنند و یا به معابد مذهبی که به بهترین وجه در آیین آسکلپیوس (Asclepius) خدای پزشکی و درمان هوید است، مراجعه نمایند، و شفا طلب کنند. اما با بقراط (۴۶۰ ق.م) که او را پدر علم پزشکی می نامند، طب هلنی و دنیوی با وی آغاز شد. این سنت پزشکی از تحولات فلسفی همزمانش تأثیر گرفته بود و با نام بقراط کنوسی (Knos) پیوند داشت. از مجموعه رسالات و کتابهایی که به بقراط و شاگردان و مؤلفانش نسبت می دهند، پایه ماهیت پزشکی به عنوان یک صنعت و یا یک علم بر پایه ماهیت و علل بیماریها و رابطه کالبد انسانی با جهان، و بر پایه اصول درمان و علاج، دفاع شده است. دانشمندان و پزشکان هلنی، دست اندرکار چیزی بودند که با اندکی تسامح می توانیم آن را فلسفه طبیعی یا فلسفه طبیعت بنامیم. متفکران، فیلسوفان، مبتکران و هنرمندان اصیل هلنی، ادیبان فرهیخته ای بودند که خویشتن

را با تمام اختلافات کم و بیشی که داشتند، وقف پرسش های علمی و بنیادی درباره همه چیز کرده بودند.

یکی از جنبه های برجسته این فرهنگ (هلنی) همانا وجود سازماندهی منظم و مدون بود. چهار مکتب فلسفی در آتن شکوفا شد: آکادمی؛ لوکنوم (مشائی)؛ اپیکوری؛ و رواقی. هر یک کمابیش دوره های درسی منظم با جاهای تدریس مناسب و کتابخانه داشتند. موزه اسکندریه و کتابخانه پرگاموس، سازمانهای حکومتی بودند که به دست کارکنان حقوق بگیری که به کارهای ادبی و علمی سرگرم بودند، اداره می شدند. تقریباً در هر شهر هلنیستی، گونه ای نظام آموزشی متکی بر جامعه و وجوه عمومی برپا بود. با آن که آموزگاران خصوصی و پدر و مادرها غالباً به دادن آموزش های نخستین می پرداختند، آموزشگاههای بالاتر با درآمدهای عمومی حاصل از خراج یا اوقاف اداره می شد. گذشته از اینها، آموزش عمومی که در گذشته کمابیش سراسر صرف پرورش سپاهی می شد، اینک به شیوه یونانی، ادبیات، فلسفه و معانی بیان تدریس می شد.

کوشش در اندیشیدن و پژوهش در جهان، بیشتر مصروف علوم طبیعی می شد. یونانیان هلنیستی در ریاضیات، جغرافیا، ستاره شناسی و پزشکی پیشرفتی شگرف کرده بودند. فیزیک و شیمی که راه گشای دانشهای اروپای امروز است، چندان پیشرفتی نداشت. شاید از این رو که پیشروی در این رشته ها مستلزم کثیف کردن دست و انجام دادن کارهایی بود غیر از به کار انداختن قلم که شایسته شأن و پایگاه بزرگان هلنیستی نبود.

اقلیدوس هندسه خود را (در حدود ۳۰۰ ق. م) پیش از آنکه دانشمندان اسکندرانی از کامیابیهای بابلیان در ریاضیات و ستاره شناسی آگاهی یابند، به کمال رسانده بود. ولی، تکامل ستاره شناسی یونان سخت مرهون کوششهای بابلیان است که حرکات ستارگان را از سده هشتم ق.م رصد کرده بودند. ستاره شناسان بابلی سده های چهارم و سوم ق.م با برخورداری از این تجارب پیشین، نظم ریاضی پدیده های سماوی را یافتند. برای مثال، نظم ادواری خورشید و ماه گرفتگی و مسیر منظم ریاضی ماه و خورشید.

این اشاره‌های کوتاه با این فرض مطرح شد که اندکی با حال و هوای دنیای هلنی که بر مدار نظم و قاعده استوار بود، و در یونانی آن را با واژه کوسموس (کل نظام مند) می‌نامند، یعنی دنیای فیلسوفان که در آن، بین طبیعی و فوق طبیعی، تمایز بسیار است، بیشتر آشنا شویم. در این دنیا قرار بر این شد که علل و اسباب طبیعی چیزها فقط در طبیعت و سرشت آنها جستجو شود. ارسطو فیلسوفانی که شاید مانند او، کم و بیش به روش شناسی توجه داشتند و راه‌های جدید تفکر در طبیعت را مطرح می‌ساختند، طبیعت‌شناسان نامیده است. سرانجام رهبری تمدن باشکوه هلنی، به دست دولت دورافتاده مقدونی در شمال یونان افتاد. ابتدا فیلیپ مقدونی، سپس پسرش اسکندر بر سراسر یونان دست یافت. اسکندر علاوه بر یونان، بر جهان آسیایی تا مرزهای هندوستان پیش رفت. جهانگشایی‌های اسکندر زبان، هنر، علم، ادب و فلسفه هلنی را در سراسر جهان شرق اشاعه داد. ولی وی و جانشینانش بسیار چیزها از کشور و اقوام مغلوب اخذ کردند، و فرهنگی از تلفیق عناصر یونانی و بیگانه پدید آوردند که صفت «هلنی‌مآبانه» گرفت، یعنی رنگ و روی یونانی یا هلنی داشت.

پیروزی اسکندر بر پادشاهی هخامنشی موجب تغییرات و دگرگونی‌های عمیقی در ارکان این امپراتوری گردید. او اگرچه در آغاز فتوحاتش دست به ترکیب ساتراپها و مقامات بالای شاهنشاهی هخامنشی نزد و صرفاً، به جز چند مورد که دست به شورش زده بودند، اقدامی نکرد؛ و حتی به برخی از آنان اجازه ضرب سکه داد؛ ولی در کنارشان دو مقام کلیدی از یونانیان و مقدونیان گماشت. یکی سپاهی یا نظامی، دیگری مقامی عالی برای جمع‌آوری خراج بود. بدین گونه او از پارسیان و فرمانروایان کار آزموده، با گماردن اسمی آنان بر مسند قدرت، به خوبی بهره جست. حاصل این امر پس از مرگ اسکندر در ۳۲۳ ق.م، از یک سو راه را برای انتقال میراث این جهانگشا و به قدرت رسیدن یونانیان هموار کرد، و از سوی دیگر اشاعه و جذب اندیشه هلنیستی با کمترین مقاومتی در شرق و به خصوص دودمانهای ایرانی آغاز گردید.

۳. هلنیسم یا هلنی مآبی چیست؟

هلنیسم چه به مثابه یک مفهوم و چه به منزله یک دوره تاریخی، موضوعی است که هرگز چنانچه باید، بدان توجهی نشده است. این امر تا حدی از ابهام و آشفتگی مفهومی و ناروشنی حدود مرزهای تاریخی آن ناشی می شود. به رغم بحران جهان باستان، تاریخ نگاران حرفه ای به فرایندهای وابسته به هلنیسم در تأسیس نهادها، سازمانها، کنشها و نگرشهای مقوم عصر جدید و جهان تاریخی اشاره کرده‌اند. اگرچه عناصر برجسته این دوران خردورزی و عقلانیت سیاسی و فکری و نقش آن در پیشرفت و رشد جوامع شرقی و به خصوص غرب مسیحی تا عصر مدرنیته، آن طور که باید محل بررسی دقیق و موشکافانه قرار نگرفته و شاید برخی هم هنوز به ابعاد وسیع و عمیق آن پی نبرده باشند؛ ولی همین امر، یعنی کم توجهی بدان، آنان را در تحلیل رویدادهای تاریخی و اجتماعی و سیر پیشرفت و افول جوامع دچار اشتباه و خطا خواهد کرد. اما حقیقت این است که از میان همه ادوار تاریخی فقط دوره گذار یا جهش بزرگ از قرون وسطی به عصر جدید (مدرنیته)، یا از فئودالیسم به سرمایه‌داری (یعنی دوره مابین ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ م) است که میتواند به لحاظ تأثیر و اهمیت تاریخی با عصر هلنیسم قیاس شود. حتی در این مقایسه نیز اگر به عوض تغییرات و تحولات تاریخی، پیش فرض‌های بنیادین آنها را مدنظر قرار دهیم، اهمیت هلنیسم بارزتر می شود؛ زیرا بسیاری از پیش فرض‌های تمدن مدرن، از قبیل ارزش‌های عام اخلاقی، تسخیر طبیعت، بیگانگی نسبت به جهان و استعلایی شدن حقیقت، تشدید فردیت و خودآگاهی فردی و همزمان با آن تشدید خصلت انتزاعی نیروها و نهادهای فرافردی، و بسیاری از موارد دیگر، جملگی از دستاوردهای عصر هلنیسم‌اند (مراد فرهادپور، ۱۳۷۶، ۲۴۸).

به هر تقدیر، پس از فتوحات اسکندر آمیزه‌ای از فرهنگ و دانش ملل مغلوب اعم از شرقی و رومی در پیوند با تمدن یونانی، تمدن جدیدی شکل گرفت که بدان صفت هلنی-

مآبی، در مقابل هلنی محض، داده شد. با آن که عنصر یونانی در این ترکیب و تلفیق غلبه داشت، تاریخ نگارانی که این واژه را سکه زدند، قصدشان آن بود که میان فرهنگ دوره هلنی مآبی و فرهنگ ناآمیخته یونانی تمایز بگذارند. یکی از عناصر برجسته در عصر هلنی-مآبی، فلسفه طبیعی بود، یعنی فلسفه‌ای که افکار و اندیشه‌هایی داشت که در میان دانشمندان و مردمان فرهیخته و دانش آموخته در سراسر قلمرو امپراتوری یونانی رایج شده بود. در کوتاه مدت، مرکز ثقل این اندیشه‌ها در سرزمین‌های سستی یونانی باقی ماند، ولی در دراز مدت، این مرکز و رهبری آن به سمت شرق به اسکندریه واقع در مصر و ایران، و باکتریا در آسیای مرکزی، و در سمت غرب به روم انتقال یافت.

اسکندر در پشت سر خود پادگانهای بسیاری به جای گذاشت و همچنین یک سلسله شهرها که اسکندریه خوانده می شد، (حداقل یازده شهر). اقدامات موفقیت آمیز او در ایجاد مهاجرنشین‌ها، حضور یونانیان را وسعت فراوان بخشید؛ و در دراز مدت این شهرهای یونانی، به صورت مراکز فرهنگی هلنی بیرون آمدند، و از آنها هلنی مآبی به تمام مناطق اطراف پخش گردید. (لیندبرگ، ۱۳۷۷، ۲۴۴).

باری، حاصل اقدامات اسکندر پس از مرگش، راه را برای به قدرت رسیدن مقدونیان و نفوذ نیرومند اندیشه هلنیستی هموار کرد. او با جایگزین کردن فرماندهان سپاهی و مقام مهم جمع‌آوری خراج و کوچ مهاجرنشین‌های یونانی در شهرها و نیز رواج زبان یونانی و داد و ستد با ایران، چیرگی خود را در درون آسیا آغاز کرد؛ اگرچه پیش از این، آوازه مزدوران و جنگاوران یونانی چنان بالا گرفته بود که هریک از بزرگان پارسی و نیز شاهنشاه هم بر آن بود تا برای نظم دستگاه لشکری و حفظ جان خود، محافظان و سپاهیان یونانی استخدام کنند.... در نتیجه، چون اسکندر به ایران تاخت، بیشتر سپاهیان برجسته و سران و فرماندهان کارآزموده دشمن، یونانی بودند.

ویلیام هاردی مک نیل (W.H. Mc Neill)، اظهار می دارد پیروزیهای برق آسای اسکندر چندان شگفت نمی نماید، بلکه این اوج فرایند رسوخ طولانی یونان در شرق است

[که در خور توجه است]، چون اسکندر در ۳۳۴ ق.م به ایران تاخت و خویشتن را پیشوای هلنیسم نمود و لشکری از سپاهیان شهرهای اتحادیه هلنی که بر آنان مدعی رهبری بود، به همراه خود داشت. او استقلال را به شهرهای یونانی آسیای صغیر بازگرداند و در دوردست تر که تأثیر یونان اندک بود یا هیچ نبود، عمداً و پی گیر، خویشتن را قهرمان تمدن یونان می شناساند. اغلب بازیهای مشهور را به شیوه یونانی اجرا می کرد و سپاه او نیز به گونه ای، حکومت گردان یونانی - مقدونی ای بود که در آسیای شرقی جریان داشت. کار مؤثر اسکندر برای آینده، همانا بنیادگذاری شهرهای یونانی در مرزهای امپراتوریش بود که در آنها سازمانهای اجتماعی و حکومتی یونانی و بعضی امتیازات خاص یونان مندرج بود. بیشتر این گونه شهرها، پیرامون سرزمینهای شرقی ایران بود که در آن جا پایداری در برابر مردم استپ خود مشکلی به شمار می رفت. ولی از همه این شهرها، اسکندریه مصر که در انتهای جنوب غربی قلمروش قرار داشت، شکوفایی بیشتری یافت. (مک نیل، ۱۳۸۸، ۳۵۰)

۴. سلوکیان و تفکر هلنیستی

پس از مرگ اسکندر، امپراتوری او به سه قسمت تقسیم شد. سلوکیان در غرب آسیا، بطلمیوس در مصر و خاندان آنتیگونی مقدونی در اروپا، استقرار یافتند. همین ها و اخلافشان بودند که پایه های هلنیسم را در شرق و غرب استوار ساختند. همانطور که پیش از این اشاره شد، شروع هلنی مآبی در ایران با نخستین انتصابها در ساتراپها آغاز شد، اگر چه در اوایل کار اندک بود ولی به تدریج افزایش یافت و مهمتر از همه گماشتگان سپاهی و مالی بودند. اولین انتصاب در سال ۳۲۳ ق.م پس از مرگ اسکندر توسط پردیکاس (Perdikas) انجام شد. او همه ساتراپهای شرق را دست نخورده گذاشت. اما پیتون، پسر کراتئوآس، از بزرگان مقدونی را به ساتراپی ماد منصوب ساخت، و آتروپاتس همچنان در آذربایجان ماند و یک تن مقدونی به نام فیلیپ، ساتراپ باختر و سغد شد. اوخيارتس پدر زن اسکندر از قبل به فرمان وی به ساتراپی هندوکش منصوب شده بود. سلوکوس هم از قبل ساتراپ بابل

بود و اومنس (Omanes) هم، ساتراپی کاپادوکیه و پافلاگونه (Paphlagonia) در آسیای صغیر را عهده دار گردید و علیه دودمانهای محلی به پیکار دست زد. دیودور سسیلی (Diodoru. S) XVIII، ۳۹، ۶ به نقل از فرای، ۱۳۸۰، ۲۴۱) از تغییرات در ساتراپ پارت، هیرکانیه و هرات و سیستان یاد می کند، و سپس از سلطه سلوکوس بر شهرهای ایران پس از یک سلسله جنگ ها و دادن عنوان «شاه» به خود و نیز پایتختی سلوکیه در کرانه دجله و برگزیدن همسری ایرانی که مادر آنتیوخوس اول باشد، نام می برد. شهر باستانی رگه یاراگس (ری شهر قدیم ماد)، به دست سلوکوس پی نهاده شد. این شهر با گروهی فراوان از هلنیستها مسکون گردید و از آن پس آنجا را اوروپوس خواندند (استرابون XI، ۵۲۴ و همچنین بطلمیوس VI، ۲، ۷). پایتخت اخیر پارتیان به نام هکاتو میپلوس (کومس / قومس) ایالت کوچک قدیمی میان کوههای البرز و کویر مرکزی که در روزگار قدیم شاهراه ری به خراسان بود، به گفته آپیان (Appian، 57، syr) [مورخ رومی] به دست سلوکوس بنا گردید.

اما دامنه نفوذ هلنیسم به لحاظ فکری و فلسفی و بازرگانی و همچنین رواج سکه با «عیار آتنی»، در دوره سلوکیان، نسبت به نظامی گری، بسیار بیشتر بود. این موارد را کاوش های باستانشناسی در آسیای مرکزی و شوش به خوبی در دسترس ما قرار می دهد. کاوش در یک شهر هلنیستی در کران آمو دریا در افغانستان که امروزه آی خانم خوانده می شود آگاهیهای بسیار سودمندی برای سنجش آن، با شهرهای مغرب به دست داده است. آی خانم نخست موقتاً با شهر «اوکراتیدیا» (Ucratidia) تطبیق شد که آن را فرمانروای یونانی مقدونی اوکراتیدس (Ucratidus) پی افکنده بود (استرابون XI، ۵۷۶ و بطلمیوس VI، ۱۱، ۸). بدین گونه تاریخ آن در سده سوم پیش از میلاد می نمود، ولی چنین می نماید که بنیاد آن کهنتر باشد.^۱ باری در بخش علیای آمو دریا شهر هلنیستی ای بود در جایگاه پیوند کوچک رود، و در آنجا کتیبه های یونانی جالب توجهی و نیز تئاتر و ورزشگاه و بازار یونانی پیدا شده و نقشه شهر را هم باستانشناسان یافته اند. اینها همه دلالت دارند بر یک

آبادی کامل یونانی. در میان کتیبه ها شخصی می گوید که کسی به نام کلیرخوس بوده که کتاب و نیز کتیبه می نوشته است و نمونه ای از آن در پایه ستونی در این مکان قرار دارد و کاتب آن از دلفی یونان بدین جایگاه دوردست در مشرق آمده بوده است.^۲ در کتیبه دیگری از هرمس و هراکلس یاد شده است که خود نمودار پایبندی استوار این شهر است به یونان. گویا بعدها شاید در حدود ۱۵۰ ق.م در دروان یونانی - باختری یک دادگاه (شاهی) هم به شهر افزوده شده باشد که این امر در شهرهای هلنیستی چندان رایج نبود. پیدا شدن پاپیروسهایی مشتمل بر گفتارهای فلسفی نیز گواهی است بر وجود اندیشه استوار یونانی در این شهر دورافتاده یونانی. این نوشته ها از آن رو جالب توجه است که نمودار آن است که مهاجران ساکن شهرها، تنها از سپاهیان نبودند، بلکه از همه قشرهای مردم یونانی در آن جای داشتند. (فرای، ۱۳۸۰، ۲۴۹). به نظر می رسد در برابر نفوذ هلنیسم در ایران، عکس العمل قابل توجهی صورت نگرفته، بلکه برعکس در شهرها با رغبت و استقبال بیشتر مواجه گردیده است. بر خلاف فرضیه ادی (Eddy) که بر این باور است که در پارس باستانی بومیان مقاومت داشتند، فرای این امر را کم و بیش از روستاها به لحاظ پیوند آیین زرتشتی با خاندان هخامنشی می داند. او بر این اعتقاد است که تسامح فرمانروایان هلنی در برابر ادیان محلی بسیار آشتی جویانه و نوعی درآمیختگی دینی با هلنیسم دینی در میان توده مردم بود؛ و لذا این امر بر بافت و نمای زندگی اجتماعی اقوام شرقی تأثیر ژرفی گذاشت. به هر حال یورش یونانیان و مقدونیان درشت رفتار از زادگاه خویش همراه با بازرگانان و حِرَف گوناگون مانند پزشکان، آموزگاران، معماران، ورزشکاران و بازیگران نمایشنامه ها و برخی که جذب دستگاه دیوانی حکومتی شدند، زندگی هلنیستی را به رخ شرقیان کشید و جذابیت نهفته تمدن هلنیستی با پایگاه برجسته رهبری یونانیان در حکومت، تقویت شد. بعضی از شهرها، شکل شهرهای یونانی به خود گرفت. دستگاه حکومت توده مردم را تشویق می کرد تا نهادهای رایج در پولیسهای یونانی را بر پا دارند، مأموران را برگزینند و شورای حکومتی و مجلس شهروندان تأسیس کنند. بزودی در میان طبقات بالای اجتماع بومیان در شهرهای انطاکیه و شوش آموزش زبان یونانی رایج شد و

شیوه رفتار هلنی را سرمشق خویش ساختند. بدین سان این شهرها و ده ها شهر کهنه، و نوینیا، جزیره هایی شدند هلنیستی در دریای بی کران شرق که در آنها نسخه های کمابیش همانندی از پولیس های یونانی دست کم در میان طبقات بالای شهروندان که از حقوق شهروندی برخوردار بودند، پیچیده می شد. ساختمانهای عمومی زیبا - مانند نیایشگاهها، تئاترها و ورزشگاهها، به همراه بناهای ضروری تر مانند باروی شهر و شبکه آبرسانی و بارانداز، از مشخصات هر شهر هلنیستی نسبتاً عمده ای شد. طرح اصلی، اغلب به طور نظام یافته بر اساس یک الگوی خطی با دو رهگذر عمده عمود بر هم، شهر را به چهار بخش تقسیم می کرد. ساختمانهای عمومی مهم، در محل برخورد این رهگذرها ساخته می شدند. مجلس حکومتی، جایگاه مأموران، دادگاهها، داوران و شورای شهر که جملگی وظیفه اداره شهر را برعهده داشتند در این مکانها استقرار یافته بودند. (مک نیل، ص ۳۵۵ و ۳۷۵).

۵. فرهنگ هلنی پارتی

جنگ های داخلی، حکومت سلوکیان را رو به سستی برد و برخی از استانهای مرزی علم استقلال برافراشتند. پادشاهی پارت در جنوب شرقی دریای خزر و بلخ در شمال شرقی در سده سوم ق.م از آن جدا شدند. با ناتوانی بیشتر حکومت، یک رشته حکومت های مرزی در آسیا شکل گرفت. از جمله غلاطیه و کاپادوکیا در آسیای صغیر که تا زمان رومیان، نیمه متمدن مانده بودند، ولی پادشاهی پارت که در حدود ۲۴۷ ق.م که از سوی مردم قبیله ای ایرانی زبان، فرا رسیده از استپ های پیرامون دریای خزر، بنیاد شده بود؛ میدان جالب توجهی، برای درآمیختگی میان شهرهای هلنیستی با این پادشاهی گردید. فرمانروایان پارتی و اشکانی غالباً به شهرها توجه بیشتری نشان می دادند. یکی از نخستین پادشاهان این دودمان با عنوان «فیلهن» (دوستدار یونان) سلطنت خود را آغاز کرد. دلبستگی پادشاهان پارتی بی گمان به فرهنگ هلنیستی نه فقط برای فواید بازرگانی آن، بلکه به خودی خود بود. پارتیان به رغم اینکه نظام سپاهی خود را بر دوش بزرگان ایرانی گذاشتند، ولی به

شهرهای هلنی شده استقلال کامل بخشیدند. به همین لحاظ فرمانروایی آنان بر شهرهای شکوفای بین النهرین و نواحی زیر نفوذشان تأثیر نامطلوبی نداشت. در باکتریا (بلخ) همکاری و همانندی میان شهرهای هلنی شده و آبادیهای بی شمار ایرانی برقرار بود. با این تفاوت که پادشاهی باکتریا زیر فرمان شاهان یونانی قرار داشت. آغاز شهرنشینی و گسترش کشاورزی در این سرزمین ها از زمان هخامنشیان پا گرفته بود؛ و عوامل مؤثر در رشد تمدن شهری به سوی مشرق و مغرب آسیا، که ایرانیان و سپس حکومت هلنیستی فراهم آورده، و از منابع آب و قنات و کاریزیهایی بود که از قبل به نحو صحیح از آنها بهره‌برداری می‌شد و از تبخیر آنها به شدت می‌کاست. (R. Ghirshman, 1951, 180)

در ارزیابی از سرعت دگرگونیها و پیشرویهایی که از سوی یونانها و فرهنگ و سپاهگیری آنان نمودار شد، نباید به گرافه رفت. ولی در دوره ای که این پیشرفت ها حاصل آمد، آنچنان وسیع و گسترده بود که روحیه جهان هلنیستی ریشه گرفت، و فردی با آموزه های پسندیده هلنی می توانست در سراسر جهان متمدن، خود را در میهن خویش احساس کند. اما از حدود سالهای ۲۰۰ ق.م روم دست به یک سلسله دخالت ها در امور یونان زد، و به تدریج سراسر حوضه مدیترانه، از سوریه تا اسپانیا، گُل و بریتانیا، آسیای صغیر و شمال افریقا را زیر سلطه خود درآورد. یونانیان بیش از هر چیز به کسب آگاهی علاقه مند بودند و کامیابیهای آنان در زمینه هنر، ادب، علم و فلسفه از همین رهگذر نصیب آنان می شد. اما رومیان مردمی اهل کار و فنون جنگ و جهانگشایی و حکومت، دیپلماسی و توسعه و به کار بستن قانون بودند. آنان وسیع ترین امپراتوری جهان کهن را آفریدند. رومیان از ملل گوناگونی که به زیر فرمان خود آوردند و به خصوص یونانیان درسهای بسیار آموختند. هوراس (Horace. ۶۵ - ۸ ق.م) نویسنده و شاعر لاتینی می گوید: یونان به اسارت افتاد، اما فاتح بی تمدن خود را به اسارت گرفت، و هنرها را به سرزمین روستایی لاتینوم کشید. اگر آتن مکتب یونان بود، یونان نیز، خود مکتب روم شد. سرانجام از این تلفیق، تمدن بزرگ یونان و روم شکل گرفت. اما اندیشه هلنیستی با آنکه معتدل شده بود، چه در میان رومیان و چه در شرق در میان پارتیان، کوشانیان، سکاها، هندیان و نیز چینیان در دوردست

جریان داشت. به عبارت دیگر واکنش هایی که در برابر هلنیسم پیش آمد، آثار فرهنگی و علمی آن را نزدود؛ بلکه پارتیان همچنان هلنیستی بودند و شاهان آنان نسبت به شهرهای امپراتوری سیاست فیلهلن (دوستار یونان) را اعمال می کردند. (Nelson. C. Debevoise, 1938, P93 به نقل از Mc Neill , 452). پیکره دیمتریوس (Demetrius) پادشاه باکتریا (بلخ) حدود ۱۹ - ۱۶ ق.م) در پشت سکه با عنوان «شاه دیمتریوس»، بیانگر اوج گستردگی حکومت هلنیستی در آسیای میانه و پیشروی آن در هندوکش است. بسیاری از آثار پیکرتراشی، نمودار نفوذ هلنیستی و رومی نیز در گندهاره است. برخی از دانشمندان برآنند که هنرمندان این آثار، یونانی بودند. شباهت های بسیار بین الگوهای هنری معماری بیستون با معماری هلنی بیانگر پیوند نزدیک بین آنان است. تاریخ هنر از این واقعیت ها و نوعاً فرضیه ها، که همه پدیدارها، مبتنی بر ریشه و خاستگاه هلنیستی است، حمایت می کند؛ اگر چه برخی قطعاً به دوره هخامنشیان مربوط اند. فرای اظهار می دارد: مکانهای مقدس و زیارتگاهها، آثار معماری در نیایشگاهها در خوره و کنگاور نمودار شیوه و نفوذ یونانی است. او سؤال می کند، آیا چنین ساختمانهایی تنها برای یونانی - مقدونیان برپا شده بود یا اینکه ایرانیان هم در پرستش هرقل و دیونیزوس و دیگر خدایان یونانی شرکت داشتند؟ آنچه روی داده است، گویا پذیرش بعضی از آیین ها و آداب و داستانهای یا حتی تشریفات دینی یونانی از سوی ایرانیان، و درآوردن آنها به دین زرتشتی، بی آنکه نامهای بیگانه را مستقیماً «دگرگون» ساخته باشند. بعضی از بومیان از «هلنیستی زده» شدن، احساس سرافرازی می کردند، بعضی هم چنین نبودند. گروهی از بزرگان ایرانی «هلنیستی زده» شدند و سرانجام فرهنگ و ارزشهای بومی عنصر هلنیستی زده را جذب و منحل کردند. ولی این مرحله زمانی دراز طول کشید. زیرا فرهنگ یونانی تا قرنهای پایدار ماند (فرای، ۱۳۸۰، ۲۶۹).

درباره پای بندی پارتیان به آیین زرتشتی و ارتباط آن با آموزه های مهرپرستی، اظهار نظر قطعی نمی توان کرد. بعضی از سکه ها نمودار آن است که برخی فرمانروایان پارتی از حمایت پدیده های یونانی دست کشیدند و بر دین بومی خود تأکید ورزیدند؛ اگر چه یک

بعد دیگر آثار هلنیستی در فرهنگ شرق تا سده سوم میلادی مربوط به اشراف و طبقات توانگر هلنیستی شده و دهقانان زمین‌دار در روستاهای ایران و طبقات بالادست آریایی در هند است. آنان غالباً از شیوه زندگی نسبتاً مرفهی برخوردار بودند. البته تأثیر عناصر رازگونه ادیان دیگر در فرهنگ دینی پارتیان دور از انتظار نیست. با این حال، «هلنیستی شدن» شرق را در میان پارتیان بهتر می‌توان دید. آنان هم از دیدگاه فرهنگی و هم سیاسی وارثان سلوکیان بودند؛ در واقع، پس از فرو افتادن سلوکیان بود که آثار هلنیسم در همه جا شایع شد، ولی در این هنگام با آمیختگی‌هایی همراه بود. حذف شعار فیلهلن از روی برخی سکه‌ها در مقطعی کوتاه، واکنش پارتیان در برابر حرکات رومی مآب بود که اندکی بعد همین عبارت مجدداً بر روی سکه‌ها زده شد. این شعار تا پایان حکومت پارتیان بر روی سکه‌ها زده می‌شد؛ و لذا هیچ سندی محکم بر نمودار ساختن مشی دراز مدت و مؤثر ضد هلنیسم از شاهان پارتی دیده نشده است. سنت شهرهایی که پولیس (Polis) خوانده می‌شد در میان سلوکیان و پارتیان همواره پا برجا بوده است. اگرچه نفوذ یونان در دو شهر سلوکیه و شوش با منحل و مجذوب شدن گروههای هلنیستی در میان مردم محلی رو به افزایش بود. ریچارد فرای از لی. رایدر (Le, Rider) در باره تداوم وضعیت هلنیستی در این دو شهر این گونه نقل می‌کند. در دسامبر سال ۲۱۱ م. اردوان سوم نامه‌ای در باره گزینش شخصی به نام هستیایوس، به شهر شوش نوشت. در این نامه که بر کتیبه‌ای به زبان یونانی نگاشته شده است، به سازمان و گردش کار این شهر به عنوان یک شهر یونانی اشاره گردیده است (فرای، ۱۳۸۰، ۳۹۴). با تمام این تفاسیر شاهان پارتی و اسکانی به رغم اینکه دوستدار فرهنگ و هنر یونان بودند، میدان را برای بروز مکتب‌های محلی بازگذاشتند. و لذا پیروی و تقلید از هنر یونان، به تدریج در سده آخر حکومت آنان، جای به سیک «پارتی» داد. به عبارت دیگر پس از ظهور مسیحیت هنر پارتی در چهره و پیکرنگاری چیره شد؛ اگرچه عصر پارتی در هنر و معماری مجموعاً نمایشگر جریان‌های فرهنگی گوناگونی است. باستان‌شناسان در کاوش آثار پارتی هر چه بیشتر پیش می‌روند، برجستگی و اهمیت دوران پارتی، در پایه‌گذاری فرهنگ، هنر نهادهای ساسانی، بیشتر آشکار می‌شود.

۶. هلنیسم در عصر ساسانیان

در سدهٔ دوم میلادی پس از یک سلسله جنگ و جدالها بین رومیان و پارتیان، سلوکیه از سوی آویدیوس کاسیوس ویران شده و تیسفون پایتخت به تصرف آنان درآمد، ولی با شیوع بیماری، پیمان صلح بین طرفین منعقد گردید. به موجب این پیمان مرزهای پیشین به سود روم اصلاح شد و شهر نصیبین، رود خابور و دشت سنجار از آن روم گشت (ریچارد فرای، ۱۳۸۰، ۳۹۱). نصیبین و دشت سنجار در آستانهٔ ظهور اسلام به لحاظ مناطقی که سهم برجسته ای در تحولات علمی دنیای آن روزگار داشته‌اند، حائز اهمیت تاریخی خاصی هستند. روحیهٔ جنگ طلبی و سیری ناپذیر رومیان به بهانه‌های مختلف، عزم آنان را به حمله ای مجدد به ایران وا داشت. اردوان پادشاه پارتی به مبارزه با آنان پرداخت و شهرهای از دست رفته را بازپس گرفت و رومیان به ایران غرامت جنگ پرداختند؛ ولی جنگ‌های داخلی از یک سو و کاهش داد و ستد بازرگانی، و کشمکش‌های مرزی از سوی دیگر آهنگ پایان کار پارتیان را در سال‌های ۲۲۷ و ۲۲۸ را به صدا درآورده بود. سرانجام پارتیان در برابر دودمان نوحاسته‌ای از پارس، به نام ساسانیان برکنار شدند.

به نظر می‌رسد در ایران ساسانی مانند همه جای آن روزگار، جشن‌های فرهنگی و اجتماعی رنگ دینی به خود گرفته بود. مناقشهٔ میان واپس‌گرایی ساسانیان که خواستار زنده نگاهداشتن آیین زرتشتی روزگار هخامنشی بودند از یک سو، و درآمیختگی ای که خواهان پیوند با هر یک از دین‌ها و اندیشه‌های گوناگون در یک ترکیب برجسته و پهن‌آور بود از سوی دیگر، بر خواهش‌های دینی مردم شهری سایه‌افکن شده بود. بررسی محافظه‌کاری دینی بزرگان ایرانی، اگرچه دشوار است، ولی اثری متوازن در دین و سیاست به هم پیوستهٔ ساسانیان دارد. صفت ناسازگاری و واپس‌گرایی در برابر درآمیختگی عناصر فرهنگ‌ها، اعم از هلنی، رومی، هندی، یهودی و مسیحی در هنر و فرهنگ ساسانی، با وجود وضع نابه‌سامان و مخدوش آثار بازمانده، آشکار است. کاخ‌های پادشاهان ساسانی به رغم بناهای

آجری و گاه نقش‌مایه‌های هخامنشی، پایه و اساس نقشه آنها ترکیبی بود از معماری بیزانس با نماهای هلنیستی، زیرا بسیاری از ساختمان‌های ساسانی به دست اسیران یونانی - رومی ساخته شد. شیوه پرداخت نقش‌های آنان نمایانگر گرایش به پیکرتراشی امپراتوری روم و هم نمودی از هنر هند و بودایی در آسیای میانه دارد.

جوامع یهودی بین‌النهرین راه را برای ورود مسیحیان از پیش گشوده بودند، و سپس جنگ‌های ایران و روم که از عصر پارتیان کم و بیش ادامه داشت، در دوران شاهنشاهی شاپور ساسانی به اوج خود رسید، این امر راه را برای درآمدن اسیران رومی مسیحی که صاحب حرف بودند بیش از پیش به شهرهای ایران هموار ساخت. با سیاست کوچ فوج، فوج اسیران در سراسر ایران و ازدواج آنان با خاندان‌های ایرانی، پای نسطوریان به بدنه جامعه ایرانی و حتی ارکان حکومتی در حد صدر اعظم و به عنوان نمونه با نام «یوسی» و در سطح حرف‌گوناگون با استادکاری کاملاً باز کرد (ن. پیگولوسکایا، ۱۳۷۷، ۳۱۷). این رویدادها به رغم مخالفتی بود که شاهان ساسانی در برابر مسیحیان به کار می‌بستند زیرا در اندیشه رواج آیین زرتشتی بودند. نسطوریان که حامل عناصر برجسته تفکر هلنیستی بودند، زیر فشار حکام رومی راه مهاجرت پیش گرفتند و مدارس شهرهای مرزی ایران مناسب‌ترین مکان‌ها برای پناه آنان و نفوذشان به سرزمین ایران بود. مسیحیت در حدود سال ۱۵۰ م به ادسا نفوذ کرد و این شهر به تدریج مهمترین اسقف‌نشین میانرودان شد (یارشاطر، ۱۳۸۳، ۳۵). آنان با حضور خود در این مدارس به جدال‌های فلسفی و عقلانی دامن زدند و موجی از «انباشت علمی» و فکری را گسترش دادند. پیشوایان آیین رسمی دولت ساسانی می‌بایستی در برابر این جدال‌ها و پرسش‌های گوناگون ادیان دیگر که به زیر و بم کلام و فلسفه آشنایی داشتند پایداری کنند. ولی حامیان و هوادارن نسبتاً خام آیین زرتشتی که از بزرگان روستازاده بودند و با گستاخی، برتری آیین خویش را اعلان می‌کردند، چندان پایه و مایه فکری استواری برای پاسخگویی نداشتند؛ شاپور اول ساسانی (۲۴۱ تا ۲۷۱ م) از روحانیان زرتشتی می‌خواست تا ضعف‌های فکری خویش را با بهره‌گیری از اندیشه‌ها و آثار علمی دانشمندان و خردمندان یونانی و هندی جبران نمایند و

آیین زرتشتی و اوستا را با ترجمه‌ها و گردآوری‌های عالمانه متون علمی، تقویت کنند (Hourani Albert, 1975,6). آر. سی. زینر (R.C.Zaehner) پژوهشگر بریتانیایی، شرق‌شناس و متخصص در ادیان شرقی در این خصوص چنین اظهار می‌دارد. در زمان شاپور اول مطالب بسیار ارزشمندی از فلسفه یونان به اندیشه‌های زرتشتی راه یافت؛ آنان (زرتشیان) اندیشه‌های جالب توجهی از اصل اخلاقی ارسطو در موضوع خیر و شر را به عنوان یکی از آمیزه‌های فرهنگ التقاطی پدیدآورنده گردش افلاک برشمردند³ (Mc. Niell, 1970, 402). به عبارت دیگر پیشوایان زرتشتی مسائل اخلاقی، فلسفی و اجتماعی ارسطو را پس از تحریف با ترکیبی از عناصر فکری گوناگون از تحت القمر به مابعدالطبیعه کشاندند. اگرچه در بازشناسی و تقسیم بندی فلسفه هلنیستی به اخلاق، منطق و فیزیک، یک محور اصلی و هدف غایی (Telos) “end” آن وظایف اخلاقی است. (Robert Audi, 2001, second Edition, 374). این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که شاپور گوشه چشمی هم به مانی داشت، او با مساعی پیامبرگونه و زیرکانه‌اش به پیوند و ترکیب آموزه‌های زرتشتی، بودایی و مسیحی می‌پرداخت. پیام مانی مخاطبان بسیاری داشت، توسل شاپور به این امر در جهت مشی سیاسی او در برابر خودخواهی‌های سران زرتشتی قرار داشت. سیاستی که قباد (فرمانروایی ۴۹۸ - ۵۳۱ م) و برخی پادشاهان ساسانی کوشیدند با بهره برداری از آن توازنی بین نیروها فراهم آورند و با گرایش به دین‌های رقیب در شهرها و حتی مسیحیت با وجود صبغه رومی، با فشار به روحانیان زرتشتی از این بازی به سود خود استفاده کنند. پسر و جانشین او، خسرو انوشیروان جنبش مزدکیان را فرو نشانند و با بردباری در برابر مسیحیان و نیز استقبال از حکمای یونانی گریخته از آکادمی آتن، موفق شد از قدرت راست‌دینان زرتشتی بکاهد. دوران سلطنت او که از سال ۵۳۱ م تا هنگام مرگش ۵۹۷ م به طول انجامید یکی از عصرهای زرین تاریخ ایران بود. در این عصر تبادل افکار یونانی، مسیحی، یهودی، هندی، سریانی و ایرانی که از مدارس ادسا، نصیبین آغاز شده بود، در مدرسه جندی شاپور با تلفیق و ترکیب برجسته‌ای، موفق به آفرینش آثار ارزشمندی در زمینه طب، فلسفه و ادبیات

گردید. نسطوریان در این مدارس و به خصوص جندی شاپور که بزرگترین مرکز فکری آن عصر بود، دست به تألیف و ترجمه علوم گوناگون بویژه پزشکی و فلسفه از زبان یونانی به سریانی زدند. نوافلاطونیان با گسترش افکار خویش تصوف دوره‌های بعدی ایران را تحت تأثیر قرار دادند. در زمان انوشیروان، آثار ارسطو و افلاطون به پارسی ترجمه شد. پُل ایرانی (Paul the Persian) فیلسوف سریانی، رساله در باب منطق ارسطو را به نام شاهنشاه خسرو تألیف کرد. شرح باری ارمیناس نیز به او منسوب است. (جورج سارتون، ۱۳۸۳، ۴۳۳).

تعلیمات طبی در مدرسه جندی شاپور در روزگار خسرو انوشیروان، اساساً یونانی بود، ولی همراه با طب هندی، سریانی و ایرانی؛ این مدرسه در نیمه دوم سده هشتم میلادی مورد توجه مسلمانان قرار گرفت و مرکز مهم پزشکی به شمار می رفت. خسرو برای مقاصد بازرگانی و دفاعی به جابجایی مردم از یک بخش امپراتوری به بخش دیگر دست زد، چنانکه بر مناطق اسقفی مشرق افزود و نیز بسیاری از مهاجران امپراتوری بیزانس را به گرمی پذیرا شد. به گفته آگاتیاس (Agasias، کتاب ۲، بند ۳۰) خسرو انوشیروان در پیمان صلح با ژوستینین در سال ۵۲۹ م، عبارتی برای بازگشت فیلسوفان آکادمی آتن گنجانید. مشی سیاسی، فرهنگی او مانند شاپور توجه به آموزه‌های حکمای یونانی و بهره‌گیری از خدمات ارزنده اسیران مسیحی رومی صاحب جرف و اطباء هندی بود. آرتور کریستن سن می‌گوید از مردمان ممتاز عهد خسرو اول، برزویه، رئیس اطباء شاهی است. از آثار او ترجمه حالی موجود است، که خودش نوشته و ابن المقفع آن را در مقدمه نسخه عربی کلیله و دمنه، که شاهکار برزویه است، قرار داده و ما از این پس در باب کلیله و دمنگ سخن خواهیم راند (کریستن سن، ۱۳۴۵، ۴۴۵).

بهرحال حمایت خسرو از ترجمه آثار طبی، فلسفی، ریاضی و... از یک سو و اهتمام او به اصلاح وضع سپاهی و مالیاتی، با بهره‌گیری از نظام مالیاتی رومی (فرانتز آلتهایم، ۱۳۸۲، F. Altheim) و نیز تقسیمات ارزنده کشوری که بر روی مهرهای رسمی نوشته شده،

حکایت از نظم خاص در تقسیم‌بندی استان‌ها و شهرها دارد. اجرای فنون آبیاری در دشت‌های پهناور و ایجاد آبراهه‌ها و آب‌بندها به گشایش امر کشاورزی و رونق داد و ستد و بازرگانی در سراسر امپراتوری ساسانی انجامید.

اما با تمام موفقیت‌های چشمگیر خسرو انوشیروان چه در عرصه علمی و فرهنگی و همچنین پیروزی‌های او در جدال‌ها و کشمکش‌های نظامی و اصلاح امور کشور و اجرای عدالت، شکست سریع سپاهیان ایرانی و تباهی حکومت ساسانی در کمتر از یک قرن در برابر مسلمانان، آغاز گردیده بود. و لذا به رغم آنکه پادشاهی ساسانی به خصوص خسرو کارنامه درخشانی داشت، ولی مواجه با پیکارهای داخلی و خارجی، نظام حکومتی را در پیوند استوار مردم ناتوان ساخت. بروز نقص‌های روی نموده در کشور مایه آشفستگی جامعه و تمرکز کارها گردید و مجال ابتکار را از نظام اجتماعی و حکومتی سلب کرد. این امر موجب دوری دیوانیان از دستگاه رهبری جامعه گردید و سرانجام مسلمانان پس از سه نبرد که چندان مقاومتی از سوی مردم در دفاع از امپراتوری وجود نداشت؛ پادشاهی ساسانی را از پای درآوردند.

۷. نتیجه‌گیری:

دامنه نفوذ هلنیسم و نقش آن در تحولات فرهنگی و دینی و تغییر تفکر فلسفی و عقلانی، و سرانجام حفظ و انتشار آن به سوی مشرق در آسیای طی مدت زمانی بسیار طولانی و کاملاً آرام صورت گرفت. از فتوحات اسکندر در آسیا حدود ۳۲۵ ق. م تا ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی، تقریباً نزدیک به هزار سال، سیر و پیشرفت این پدیده را نباید سهل و ساده گرفت؛ یا به فعالیت و عملکرد نسطوریان و جدالهای فرقه‌ای آنان و یا تعالیم چند نهاد و مدرسه اسقفی و یا برخی از مراکز علمی در سرزمین پهناور ایران منحصر کرد. بلکه این ماجرا همانگونه که پیش از این به اجمال اشاره گردید، حاصل یک نهضت گسترده فرهنگی

بود که در آن دربار شاهان، طبقات اشرافی و اقشار گوناگون غرب آسیا را، وسیعاً و عمیقاً با سازکارهای مختلف ثمرات فرهنگ یونانی، رومی، هندی و... را به خود جذب کردند.

پس از هزاره اسکندر سرزمین‌های آسیایی او، اعم از سوریه، ایران و عراق، نشان دادند که زمینه مساعدی برای پذیرش انواع آراء و اندیشه‌های فرهنگی و فلسفی و نهضت‌های دینی، مانند زرتشتی، مسیحی، مانوی و... را دارند. آنان برای جلب توده مردم به آیین خود، دست به یک سلسله جدالهای فکری و مذهبی با یکدیگر زدند. موفقیت در این امر، محتاج به استدلالهای منطقی و تجهیز به دلایل علمی و فلسفی بود. بدین ترتیب و به‌الضروره مروج مقداری دانش و فرهنگ شدند، و راه را برای ورود فرهنگ هلنیستی و هلنی مآب کردن جامعه هموار ساختند. سرانجام در دهه‌های آخر امپراتوری ساسانی، گرایش به مسیحیت رو به افزایش گذاشت و حوزه‌های اسقفی در شرق، آنچنان که از عملکرد نسطوریان برمی‌آید رو به گسترش نهاد. این موج افزایش، علاوه بر ثروتمندان و طبقات مرفه و متوسط نواحی مختلف امپراتوری، بلکه دشت‌های کرانه دجله و فرات و همچنین فلات ایران را در بر گرفت. با ظهور اسلام، آیین زرتشتی به علت وابستگی شدید به دولت لرزان ساسانی، تاب و توان مقاومت نداشت، و به زودی گوشه‌گیر شد، حال و روز مسیحیان و یهودیان هم چندان دگرگون نشد، جز آنکه دین اسلام با پیام آزادی و برادری و تسامحی خاص در برابر آنان و به خصوص اندیشمندان غیر مسلمان، فضا را برای تعاملات فلسفی و عقلانی و نیز حیات پر نشاط علمی مهیا کرد. دانشمندان مسلمان، عناصر علمی، فلسفی، اخلاقی و به یک کلام میراث هلنی و گرانبهای ملل گوناگون را، عالمانه و با مهارتی خاص، «بومی» خود کردند.

یادداشت ها:

1. L.Robert, *apud* P.Bernaed, *Fouilles d’Ai Khanoum*, MDAFA, 21, (1973), 217-22

از کسی به نام Kineas که گویا از مردم تسالی است یاد می‌کند که بنیادگذار شهر است. این آگاهی به موجب کتیبه‌ای است که در آنجا پیدا شده است که ظاهراً باید بر مزار Kineas در بازار آی خانم نوشته باشند. روبر بر آن است که شهر اسکندریه‌ای است که به دست اسکندر پی نهاده شده است. گو اینکه روبر خود بنای شهر را به سلوکوس اول نسبت داده است.

2. P. Bernard, “Campagne de Fouilles 1976- 1977, a Aii Khanoum”, *CRAI* (avril-juin, 1978), 458

چنین می‌گوید که کلیرخوس سولویی (Soloï) در حدود ۳۰۰ ق.م به آی خانم آمد و از پیروان ارسطو بود.

3. R. C. Zaehner has suggested that an influx of Greek philosophy into Zoroastrian intellectual circles dated from Shapur’s time. Such interesting phenomena as the elevation of Aristotle’s ethical principle of the mean into an actor in the cosmic drama of creation eventuated from this process of cultural syncretism!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۷۴ هلیسیسم و نقش آن در فرهنگ ایران پیش از اسلام

منابع فارسی:

- ۱- آلتهايم. فرانتز، *تاريخ و اقتصاد دولت ساسانی*، ترجمه هوشنگ صادقی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲
- ۲- پیگولوسکایا. ن، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷
- ۳- سارتون. جورج، *مقدمه بر تاريخ علم*، جلد اول، ترجمه غلامحسین صدری افشار، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳
- ۴- شریف. م. م، *تاريخ فلسفه در اسلام*، ترجمه نصرالله پورجوادی، جلال‌الدین مجتبی و عده‌ای از مترجمان، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲
- ۵- فرای. ریچارد، *تاريخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰
- ۶- فرهادپور. مراد، *ما و غرب*، ناشر مؤسسه تعليماتی و تحقیقات علمی و دینی حسینیه ارشاد، ۱۳۷۶
- ۷- کاپلستون. فردریک، *تاريخ فلسفه*، جلد اول، ترجمه جلال‌الدین مجتبی، انتشارات سروش، ۱۳۶۸
- ۸- کریستن سن. آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، چاپ سوم، ترجمه رشید یاسمی، ناشر ابن سینا، ۱۳۴۵
- ۹- لیندبرگ. دیوید. سی، *سرآغازهای علم در غرب*، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷
- ۱۰- مصاحب. غلامحسین، *دائرة المعارف مصاحب*، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۴
- ۱۱- مک نیل. ویلیام، *بیداری غرب*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸
- ۱۲- وکیللی. شروین، *اسطوره معجزه یونان*، نشر شورآفرین، ۱۳۸۹
- ۱۳- یارشاطر. احسان، *حضور ایران در جهان اسلام*، نشر مروارید، ۱۳۸۱

منابع خارجی:

- 1- Audi. Robert, Dictionary of philosophy, second Edition Cambridge university, 2001
- 2- Hourani, George, Essay on Islamic philosophy and science, state university of New York press, 1975
- 3- Mc Neill. William, the rise of the west, A History of the Human Community, university of Chicago press, 1970